

**نویسنده:** ادوارد کرتین (Edward Curtin).  
**منبع و تاریخ نشر:** گلوبال ریسرچ «2021-09-20».  
**برگردان:** پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

---

## 11 سپتامبر و پس از مرگ یا سقوط افغانستان: درس منطق ایمن و یا بی خطر

*11/9 and Afghanistan post-Mortems lessons in safe logic*



در پی خروج آمریکا از افغانستان و بیستمین سالگرد قتل عام 11 سپتامبر 2001، رسانه های اصلی و جایگزین متعلق به شرکتها مملو از مقالاتی هستند که پیا مدهای 11 سپتامبر را که منجر به حمله آمریکا به افغانستان شد، ادعای خروج از افغانستان را پس از دو دهه جنگ تجزیه و تحلیل کردند.

این انتقادات چه خفیف یا که چه خشن بوده موضوعاتی از قبیل از دست دادن آزادی های مدنی به دلیل قانون میهن پرستی و جاسوسی دولت در تمام جنگهای "علیه تروریسم" در بسیاری از کشورها با پیامدهای فاجعه بار و زمینه های کشتار را پوشش داده است. بسیاری از این مقالات تأکید کرده اند که چگونه در نتیجه واکنش دولت بوش به 11 سپتامبر، ایالات متحده جایگاه خود را از دست داده و باعث از بین رفتن امپراتوری آمریکا و جایگاه آن در جهان شده است. برخی از نویسندگان این را جشن می گیرند و برخی دیگر از آن ابراز تأسف می کنند. به نظر می رسد اکثر این امر را اجتناب ناپذیر می دانند.

این سیل مقالات توسط نویسندگان سراسر طیف سیاسی از چپ تا مرکز به راست نوشته

شده است. همه به شیوه های خود خشمگین بودند، زیرا چنین رویدادهای دراماتیک معمولاً می توانند جوهر ریخته شده ای را که از مواضع ایدئولوژیک مختلف نویسندگان در جهان رسانه ای که مقوله های چپ و راست بی معنی شده اند، به دست آورند. این مقالات شامل گریه در مورد اشک های دروغین برای قربانیان اشتباه (کسانی که در برج های دوقلو، پنتاگون و هواپیماها جان باختند) است، اینکه چگونه هوش خوب می تواند از 11 سپتامبر جلوگیری کند، چگونه بسیاری از مردم بیهوده جان باختند، چگونه همه اینها منجر شد برای شکنجه، چگونه به سوت زدن ها یا فریادها توجه نمی شد، ارتش چگونه درست بود، چگونه سقوط برج ها منجر به فروپاشی امپراتوری آمریکا شد چگونه **بن لادن** پیروز شد، چگونه جنگ های بد ایالات متحده در قالب 11 سپتامبر در میهن به شر بازگشت، چگونه طولانی ترین جنگ بی نتیجه بود، چگونه پنتاگون مبالغه هنگفتی را در طول چند دهه دریافت کرد، چگونه خروج از افغانستان خیانت به قربانیان 11 سپتامبر و غیره بود.

بسیاری از نکات ذکر شده معتبر بودند. دیگران نبودند. این سیل اعتراضات بسیار احساسی بود و بدون شک احساسات عمیقی را در خوانندگان برانگیخت. این از احساس گسترده در کشور تغذیه کرد که اتفاق وحشتناکی رخ داده است، اما آنچه دقیقاً مشخص نیست. احساس سردرگمی دسته جمعی و فاجعه مداوم در هوا نفوذ کرده و زندگی روزمره مردم را آلوده می کند. احساس عدم واقعیت در همه جا وجود دارد.

این مقالات تقریباً روند خود را طی کرده اند و می توان پیش بینی کرد که یک سری جدید از مرگ و میر ناشی از ترس و لرز به موضوعات جدید، به ویژه ترس مداوم از کووید-19، بدون پیامدهای وحشتناک سیاست های دولت است. ترس نام بازی است و مارهای نادرست از طریق رسانه هایی که در چمن حقیقت پنهان شده اند. بسیاری از مقالاتی که در بالا به آنها اشاره کردم - و شما می توانید خودتان آن را بررسی کنید زیرا من عمداً نامها و پیوندها را حذف کرده ام - حاوی حقایقی هستند، اما حقایقی که نادرست های عمیق تری را پنهان می کند که ظاهراً حقایق بر اساس آنها بنا شده است. درس منطق را به شما می سپارم. از آنجا که بسیاری از این مقالات توسط نویسندگان لیبرال نوشته شده است، برخی از آنها می توانند ساده لوحانه بدانند و از آنجا که کسانی که در سمت راست قرار دارند مدافعان Pax Americana محسوب می شوند، من **فیل آپس خواننده**/ترانه سرای ضد جنگ را نقل می کنم. که پیشگام ترانه شگفت انگیز خود در سال 1965 با این کلمات در مورد منطق بود، **Love Me I'm a Liberal**، :

در هر جامعه سیاسی نظرات سیاسی مختلفی وجود دارد. یکی از بدترین آنها لیبرال ها هستند یک گروه صریح در موضوعات مختلف. ده درجه به سمت چپ مرکز در زمانهای خوب. ده درجه در سمت راست مرکز اگر شخصاً بر آنها تأثیر بگذارد.

بنابراین، در اینجا یک درس منطق ایمن است. بنابراین در اینجا به منطق می پردازیم. تقریباً بدون استثنا (تعداد انگشت شماری از نویسندگان راستگو به غیر از کسانی که من در اینجا به آنها اشاره می کنم، مانند **کیت نایتلی**، **میشل چوسودوفسکی**، **په په اسکوپار** و همکاران)، از چپ به راست و هر جای بین، نویسندگان همه این مقالات در

مورد قتل های دسته جمعی 11 سپتامبر 2001 و افغانستان نکات خود را بر اساس یک پیش فرض نادرست پایه گذاری کرده اند.

یک فرض غلط این شیوه ای است که ذهن ها در عصر تبلیغات جمعی و روزنامه نگاری خدمتگزار شکل می گیرند. فرض کنید (یا باور کنید) با وجود شواهد فراوان خلاف آن، چیزی حقیقت دارد و از آنجا بسازید. در این فرض یا پیش فرض به گونه ای قضاوت کنید که گویی درست تر از حقیقت است. این همان چیزی است که در دو هفته گذشته در رسانه ها اتفاق افتاده است. چیز جدیدی نیست اما باید به آن اشاره شود.

اساس و یا غلطی این است که رخداد «11» سپتامبر سال (2001) یک حمله تروریستی بود که به اصطلاح توسط اسامه بن لادن و القاعده بعنوان ضربه ای با زگشتی «تف سربالا» برای جنگهای آمریکایی علیه مسلمانان انجام شد که این حمله تروریستی به ایالات متحده بهانه ای به حمله و تجاوز آمریکا بر افغانستان و عراق شد.

شواهدی زیاده وجود دارد که این فرض غلط و یا که ساختگی است یعنی که در اصل شواهد حاکی از آن است که رویداد «11» ماه سپتامبر یک کار یا وظیفه داخلی بود یعنی یک پرچم کاذب یا دروغین {پرچم دروغین بعنوان یک عبارت کاملاً ذهنی و تصویری به معنی تصدیق نادرست عمدی از وابستگی یا انگیزه های کسی.... تفصیل توسط این قلم از منابع علمی} که توسط نیروهای شرمگین و بی حیا در دولت ایالات متحده و با کمک کمی از برخی از شرکای کوچک خارجی انجام داده شد تا جنایات جنگی بعدی آن را در سراسر جهان توجیه کنند یا که برای توجیه جنگ های تحمیلی بعدی خود دست آویزی داشته باشند. من در اینجا به بررسی شواهدی زیادی در این مورد نمی پردازم چونکه خوانندگان مطالب زیادی در این مورد برای بررسی خود بدسترس دارند تا جایکه حتی از این مواد در دست داشته ای شان به مختصر نویسی و به بررسی همه جانبه دست بکار شده اند.

قرار نیست کسی بگوید که قتل‌های دسته جمعی 11 سپتامبر 2001 یک حمله پرچم دروغین بوده است، زیرا این امر حقیقتی را لمس و یا برملا می کند که پیاپی مدعی آن آنقدر آزاردهنده است که همه افراد با دست کشیدن مرگ باید آن را انکار کنند: یعنی که نه مرند نباید راست گویند ایالات متحده ابتدا به عنوان بهانه ای برای کشتن میلیون ها نفر در سراسر جهان دست به قتل و قتل زد. این درسی است از شرارت رادیکال که بلعیدن آن بسیار دشوار است و بنا بر این باید موضوع در یک مله بزرگ دروغ و منطق ایمن پنهان شود. بی گناهی آمریکایی می تواند از افشای جنایات ایالات متحده در خارج از کشور جان سالم به در ببرد، زیرا مرگ خارجی ها هرگز برای آمریکایی ها معنی چندانی نداشته است، اما با زگرداندن همه آنها به خانه یک امر بیهوده است.

این یکی دیگر از نمونه های ناگفتنی است، همانطور که قبلاً **توماس مرتون راهب تراپیست و جیمز دبلاس** در کتاب بنام خود، JFK و ناگفته ها اشاره کردند تا توضیح دهند که چرا **جان کندی** به دست CIA جان سپرد و چرا این واقعیت سرکوب شود قتل‌های دسته جمعی 11 سپتامبر 2001 بیا نگران شریستی است که گفتا را نادیده می گیرد این خلاء است که با همه آنچه حتی قبل از بیان کلمات گفته می شود، در تناقض است.

خلای که در همان لحظه اعلامیه های عمومی و رسمی به زبان می آید و باعث می شود با خالی بودن پرتگاه مرده به صدا در آید. این خلایی است که آیشن دقیق و دقیق اطاعت خود را از آن بیرون کشید ...

از نویسندگان و روزنامه نگاران واقعی باید منتظر چیزهای بهتری بود - این که آنها اظهارات رسمی را تکرار نکنند ، ادعاهای توخالی نگویند و تجزیه و تحلیلها را بر اساس دروغین انجام ندهند - اما این بهترین زمان ها برای بیان مجدد دفتر سیستمهای سلامت جامعه (Ochs) نیست و منطق ایمن مشروعیت فرد را حفظ می کند. سالم است و از برند خود محافظت می کند .

وقتی صحبت از ناگفتنی می شود همیشه شخصی است.

### **سطری در مورد نویسنده این مقاله:**

دوارد کرتین ، عضو پژوهشی مرکز تحقیقات جهانی شدن (CRG) است

----- **با تقدیم سلامها «2021-09-22»**